



## فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقهات

دوره اول، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۳، ص ۱۹ تا ۳۰

تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۸



### نوآوری های مرحوم مظفر در تبویب مسائل علم اصول براساس کتاب اصول فقه

حسین حاجی زاده  طلبه‌ی مقطع درس خارج حوزه‌ی علمیه‌ی قم

hz@gmail.com

#### اطلاعات مقاله

#### چکیده

نوع مقاله : علمی - پژوهشی

کتاب اصول فقه مرحوم مظفر بی تردید یکی از کتب مهم و رایج حوزه های علمیه می باشد. هدفی که ما در این نوشتار دنبال کردیم به دست آوردن نحوه چینش مسائل علم اصول وهمچنین نوآوری های مرحوم مظفر در مرتبط ساختن مسائل علم اصول با یکدیگر می باشد. درنگاه ایشان علم اصول موضوع واحدی ندارد و آن چیزی که وحدت بخش علم و تمایزدهنده هر علمی از سایر علوم می باشد غرض می باشد. برخلاف مرحوم آخوند خراسانی که چنین نظریه ای ندارند لذا تعریفی که ایشان ارایه می نمایند متفاوت از تعریف دیگر اصولیون می باشد وهمچنین ایشان مباحث علم اصول را به دو بخش کلی مبادی ومسائل تقسیم بندی کرده وهمچنین مسائل علم اصول صغریات وکبرایاتی در نظر میگیرند که باید به شیوه قیاسی در کنار هم قرار بگیرند تا نتیجه آن در کبرای قیاس فقهی قرار بگیرد. نتایجی که از این تحقیقات به دست آمده است بدین شرح است که علم اصول دارای موضوعات زیادی است؛ لذا از منظر مرحوم مظفر وحدت بخش علم، غرض آن علم است وهمچنین ایشان علوم اسلامی (کلام، اصول، فقه) نظام واره در نظر میگیرد یعنی به هم مرتبط هستند، وهمچنین علم اصول یک علم قیاسی استدلالی است که نتیجه این قیاس در کبرای قیاس فقهی قرار میگیرد. وهمچنین ملاک و علت آنکه ایشان علم اصول را به چهار باب تقسیم بندی کرده وبابی به نام باب عقلیات را وارد علم اصول کرده اند ومبحثی همانند بحث مشتق را ایشان در باب الفاظ مطرح می کنند ولی دیگر اصولیون چنین کاری را نکرده اند را ذکر کردیم ونتیجه نهایی همه تحقیقات ما رابه این نتیجه رساند که تمام مباحث اصولی در نظر ایشان در یک نظام وچینش مخصوصی در کنار هم قرار میگیرند وهیچ بحثی استطرادی وجود ندارد.

کلید واژه: اصول الفقه، مرحوم مظفر، علم قیاسی، تبویب اصول، نظام واره، تمایز علوم

## مقدمه

علم اصول فقه یکی از مهمترین علوم و ابزارهایی است که طلاب علوم دینی پیرامون آن به تعلیم و تعلم می پردازند تا بتوانند با استفاده از آن به استخراج احکام الهی دست پیدا کنند، و یکی از کتبی که در این زمینه نگاشته شده است کتاب اصول فقه مرحوم مظفر می باشد که می توان آن را حلقه مفقوده معالم و کفایه خواند. این کتاب از سه جهت با اهمیت به نظر می رسد: اولین جهت از نظر مصنف این کتاب است زیرا ایشان پرورش یافته ی اساتید بزرگی همچون میرزای نائینی و شیخ محمد حسین اصفهانی است. وجهت دیگر از لحاظ خود کتاب می باشد زیرا مرحوم مظفر این کتاب را با قلمی ساده روان نوشته است لذا توانست مهمترین وسخت ترین مباحث علم اصول را به زبان ساده بیان کند، و سومین جهت، جدید و تازه و بدیع بودن چینش مباحث اصولی است به این جهات است که کتاب اصول فقه ایشان، دومین کتابی است که حوزه علمیه سالیان درازی است که مورد توجه طلاب قرار گرفته و از آن استفاده می کنند. لذا این کتاب برای طلاب از اهمیت خاصی برخوردار است، به همین جهت در این نوشتار ما به دنبال استخراج نظام فکری مرحوم مظفر در اصول فقه می باشیم تا بتوانیم با استخراج این نظام فکری اولاً به فهم درست این کتاب نائل شویم و همچنین بتوانیم با ورزیده کردن فکر و ذهن خود در زمینه بدست آوردن نظامات فکری علمای هر علم، به تولید و نوآوری دست پیدا کنیم زیرا با شناخت ساختار و نظام فکری است که می توان به این هدف رسید. این نگاه و تحقیق پیرامون کتاب اصول فقه و نظام اصولی مرحوم مظفر یک کار کاملاً تازه است و تحقیقات بسیار کمی پیرامون آن انجام شده است. از مقالاتی که پیرامون آن نوشته شده است می توان به مقاله روش شناسی اصول فقه مظفر (مطالعات اصول فقه امامیه، دوره ۹۷، شماره ۱، بهار و تابستان ۹۷، صفحه ۱۴۷-۱۶۴، محمد علی نجیبی: مهدی محمدی) اشاره کرد هرچند در این مقاله سعی شده است که این امر ساختار پیردازد ولی به نظر می رسد که به این کار موفق نشده است و وارد مسیر محتوای کتاب شده است به جای آنکه با استفاده از محتوا به ساختار برسد و تنها به گزارش محتوا بسنده کرده اند و اشکالات دیگری همچون عدم درک درست از برخی از محتواها و همچنین عدم درک درست از جایگاه هر بحث را می توان بر این نوشته وارد کرد. ولی نوشته حاضر با حذف و اصلاح تمام این اشکالات از مسیر اصلی خود که ساختار و روش شناسی کتاب اصول فقه است خارج نشده توانسته بسیار دقیق و منظم تمام مباحث کتاب را با یک چیدمان منطقی که تماماً با شواهد عبارتی مصنف سازگار است، کنار یکدیگر چیده و به یک ساختار منظم و نگاه درست از نظر مصنف دست پیدا کند و اگر گاهی به محتوا پرداخته ایم همه در راستای رسیدن به هدف خود یعنی بدست آوردن نظام و ساختار است. در این نوشته به این پرسش ها پاسخ داده می شود: ساختار علم اصول فقه بر اساس کتاب اصول فقه چیست؟ که پاسخ به این سوال مستلزم پاسخ به این پرسش ها می باشد: ملاک وحدت تمایز علوم به چیست؟ ملاک جدایی امارات از اصول علمیه چیست؟ ملاک جدایی باب الفاظ از باب مستقلات عقلیه چیست؟



را از یکدیگر جدا می‌کند تا بتوان برای هر علم، نام جداگانه ای قرار داد؟ پاسخ این سوال را در ذیل عنوان بعدی که پیرامون غرض سخن خواهیم گفت، پاسخ می‌دهیم.

## ۲/۱. نوآوری در غرض

مرحوم مظفر غرض از علم اصول را استنباط حکم شرعی بیان می‌کنند یعنی علم اصول به این جهت بناء شده است تا ما بتوانیم به کمک آن به استخراج واستنباط حکم شرعی دست پیدا کنیم. ایشان چنین می‌فرمایند: «إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ غَيْرَ مُتَكَفِّلٍ لِلْبَحْثِ عَنِ مَوْضُوعٍ خَاصٍّ، بَلْ يَبْحَثُ عَنِ مَوْضُوعَاتٍ شَتَّى تَشْتَرِكُ كُلُّهَا فِي غَرَضِنَا الْمَهْمِّ مِنْهُ، وَهُوَ اسْتِنْبَاطُ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ؛ عِلْمُ أُصُولٍ مُتَكَفِّلٌ بِبَحْثِ أَزْ مَوْضُوعٍ خَاصِّ نَيْسَتْ بَلَكَّةَ أَزْ مَوْضُوعَاتٍ كَوْنَاكُونِي كَهْ مُشْتَرِكٍ دَرْ غَرَضٍ هَسْتَنْدُ بَحْثِ مِي كَنْد، وَأَنْ غَرَضِ اسْتِنْبَاطِ حُكْمِ شَرْعِي اسْت» (مظفر، ۱۴۳۰، ۲، ۵۱).

باتوجه به اینکه نگاه ایشان پیرامون موضوع و غرض مشخص شد، نوبت به پاسخ سوالی می‌رسد که چندی پیش بیان شد، وحدت علوم و تمایز علوم به چیست؟ نظر ایشان چنین می‌باشد: آن چیزی که وحدت بخش علوم است و تمایز علوم به واسطه آن صورت می‌گیرد، غرض آن علم است نه موضوع و الزامی نیست که هر علمی موضوع واحدی داشته باشد که پیرامون آن سخن گفته شود. (مظفر، ۵۱، ۱، ۱۴۳۰). پس مسائل هر علم با توجه به غرضی که بر آن بار می‌شود از علوم دیگر جدا میشوند، و نتیجه دیگری که می‌توان از مطلب به دست آورد آنست که نمی‌توان برای علوم اغراض در نظر گرفت بلکه باید غرض در نظر گرفت زیرا در صورتی که دو غرض وجود داشته باشد دو علم است نه یک علم. تاثیرات این نگاه، را می‌توان در تعریفی که از علم اصول، ایشان ارائه می‌نماید مشاهده کرد که به آن اشاره خواهیم کرد.

## ۳/۱. نوآوری در تعریف

ایشان تعریفی را برای علم اصول بیان می‌کنند که منبث از همان نگاه ایشان در تمایز علوم است، به همین جهت است که تعریف ایشان با تعاریف دیگر اصولیون از جمله مرحوم آخوند متفاوت است که بدان اشاره خواهیم کرد. ایشان علم اصول فقه را چنین تعریف می‌کنند: «عِلْمُ يَبْحَثُ فِيهِ عَنِ قَوَاعِدِ تَقَعِ نَتِيجَتِهَا فِي طَرِيقِ اسْتِنْبَاطِ الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ» (مظفر، ۱۴۳۰، ۱، ۴۹).

حال با توجه به این تعریفی که ایشان بیان می‌کند، به تعریف مرحوم آخوند دقت کنید: «أَنَّ صِنَاعَةَ يَعْرِفُ بِهَا الْقَوَاعِدَ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ تَقَعُ فِي طَرِيقِ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ، أَوِ الَّتِي يَنْتَهِي إِلَيْهَا فِي مَقَامِ الْعَمَلِ؛ عِلْمُ أُصُولٍ صِنَاعَتِي اسْت» که شناخته می‌شود به وسیله آن قواعدی که امکان دارد در طریق استنباط حکم شرعی قرار بگیرد یا در مقام عمل به آن ختم و منتهی شود» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۹). همانطور که پیداست تعریف مرحوم مظفر یک طرف



بیشتر ندارد و آن هم طریق استنباط احکام ولی تعریف مرحوم آخوند دو طرفی است: یک طرف استنباط احکام شرعی و یک طرف رفع تحیر در مقام عمل.

حال سوالی که از مقایسه ی این دو تعریف به ذهن خطور می کند آنست که چه چیزی سبب این اختلاف در تعریف شده است؟ پاسخ آنست که ریشه این اختلاف در همان وحدت بخش علوم و تمایز بخش علوم باید جست و جو کرد، مرحوم آخوند از آن جهت که قوام علم را به موضوع می داند و چنین نظری دارد که علوم تمایز و وحدت آن ها به موضوع واحد آن هاست لذا می تواند در تعریفی که از ایه می دهد اغراضی را برای علم در نظر بگیرد ولی مرحوم مظفر که این مطلب را قبول ندارد لذا وحدت بخش علم را به غرض می داند نمی تواند دو غرض برای علم در نظر بگیرد زیرا در این صورت دو علم خواهد بود نه یک علم.

اما مطلب مهمتر که باید بدان پاسخ دهیم آنست که مرحوم مظفر به چه شکل توانست تعریف دو بخشی مرحوم آخوند را تبدیل به یک بخش کند و دیگر از (أو) استفاده نکند زیرا در هر صورت ادله اجتهادی با ادله فقهی متفاوت است؟ ایشان خود متوجه این نکته بوده است لذا بعد از آنکه تعریف علم اصول فقه را بیان می کند و توضیحاتی را پیرامون آن می دهد، عنوان دیگری را نیز مطرح می کند که اگر مطالب بالا و سلسله وار بودن آن ها را در نظر بگیریم شاید کمی بی ربط به نظر برسد و حال آنکه کاملاً منطبق بر مطلب می باشد. ایشان بحث حکم واقعی و ظاهری را مطرح می کند.

قبل از آنکه به توضیح تکمیلی اشاره کنیم، به تاریخ این مطلب می پردازیم. اولین بار مرحوم وحید بهبهانی به این مطلب اشاره کرده اند یعنی حکم شرعی را تقسیم به حکم شرعی ظاهری و واقعی تقسیم کرده اند. ایشان چنین می فرمایند: «المجتهد و الفقیه و المفتی و القاضی و حاکم الشرع المنصوب عبارة الآن عن شخص واحد، لأنه بالقياس إلى الأحكام الشرعية الواقعية يسمي مجتهداً، لما عرفت من انسداد باب العلم. و بالقياس إلى الأحكام الظاهرية يسمي فقيهاً، لما عرفت من كونه عالماً بها على سبيل اليقين؛ مجتهد و فقیه و مفتی و قاضی و حاکم شرع همه یک شخص واحد می باشند زیرا اگر به نسبت احکام شرعی واقعی در نظر گرفته شود مجتهد نامیده می شود و اگر به نسبت احکام ظاهری در نظر گرفته شود فقیه نامیده می شود....» (بهبهانی، ۱۴۱۵، ۴۹۹). و مرحوم شیخ انصاری نیز به همین مطلب اشاره می کند (انصاری، ۱۴۱۶، ۱، ۳۰۹). حال به توضیح تکمیلی پیرامون مطلب مرحوم مظفر می پردازیم. ایشان از آن جهت که موضوع واحد را نپذیرفتند و غرض واحد را قبول کردند لذا دیگر دست ایشان در تعریف، از آن جهت که بتوانند در تعریف دو غرض بیان کنند بسته شد لذا برآن شدند که به وسیله راهکاری بتوانند تعریفی را ارائه کنند تا تمام علم اصول در ذیل یک غرض واحد جمع شود، ایشان با استفاده از مطلب وحید بهبهانی حکم شرعی را توسعه دادند که هم شامل امارات و ادله اجتهادی شود و هم شامل اصول عملیه و ادله فقهی شود (مظفر، ۱۴۳۰، ۱، ۵۰).

## ۲. نوآور مرحوم مظفر در مسائل علم اصول فقه

مهمترین بخش هر علم، مسائل آن علم می‌باشد زیرا مسائل هستند که پیکره علم را تشکیل می‌دهند و می‌توان نام مشخصی را برای آن قرار داد. به همین جهت مهمترین بخش نوشته پیش رو، تبیین دقیق نگاه مرحوم مظفر در چینش مسائل علم اصول می‌باشد.

### ۱٫۲. علم اصول، علم قیاسی است

برای رسیدن به نحوه چینش مسائل علم اصول توسط مرحوم مظفر، باید به این نکته توجه کنیم و به این سوال پاسخ دهیم که ایشان به علم اصول و به علوم اسلامی به چه شکل نگاه می‌کرده‌اند؟ آیا ایشان به علوم اسلامی همانند مجموعه‌ای در هم پیچیده شده نظر داشته‌اند که با بایکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند و یا چنین نیست و ارتباطی با هم ندارند؟ آن چیزی که از عبارات ایشان بدست می‌آید آنست که مرحوم مظفر قائل به این مطلب بوده‌اند که علوم اسلامی با یکدیگر مرتبط هستند یعنی علم کلام، علم اصول و علم فقه همه با هم در تشکیل و رسیدن به نتیجه تاثیر گذار هستند و هر کدام بخشی از کار را برعهده دارد. توضیح بیشتر آنکه اولاً این علوم، علوم استدلالی هستند یعنی دارای صغری و کبری و نتیجه هستند و ثانیاً نتیجه استدلال کلام در اصول به کار گرفته می‌شود و نتیجه استدلال اصولی در فقه مورد استفاده قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

نگاه ایشان به علم اصول، یک نگاه استدلالی آن هم از نوع قیاس است.<sup>۲</sup> استدلال در یک تقسیم بندی، تقسیم می‌شود به استدلال مباشری و استدلال غیرمباشری. استدلال مباشری به آن استدلالی گفته می‌شود که یک قضیه بیشتر در میان نیست و از صدق یا کذب آن پی به صدق یا کذب قضیه اصل برده می‌شود و قضیه مستقل دیگری در میان نیست. اما استدلال غیر مباشری بر خلاف مباشری، دو یا چند قضیه در استدلال دخیل می‌باشند و استدلال غیر مباشری خود به چند نوع تقسیم می‌شود:

۱. تمثیل: سیر از جزئی به جزئی
۲. استقراء: سیر از جزئی به کلی
۳. قیاس: سیر از کلی به جزئی. (مظفر، ۱۳۶۶، ۲، ۲۲۸).

۱. البته به علت آنکه بحث ما در نگاه ایشان به اصول است بیش از این توضیح بیان نمی‌شود و همه ی تلاش خود را در نگاه ایشان به اصول فقه مبذول می‌کنیم.

۲. این نکته را باید متذکر شویم که ما در این نوشته تمام تلاش خود را می‌کنیم که مطالبی که از نگاه ایشان بیان می‌کنیم با توجه به شواهد عبارتی باشد که خود ایشان بیان کرده‌اند و از خود مطالبی را اضافه نکنیم تا رسم امانت داری را حفظ کنیم، البته گاهی مطالبی را بیان می‌کنیم که به صورت صریح به آن اشاره نشده است ولی اگر ریشه ی آن حرف بررسی شود به همان مطلب مد نظر ختم خواهد شد.



از میان این سه نوع آن چیزی که یقینی است واصل در طرق استدلال غیر مباشری می باشد، قیاس است. و خود قیاس نیز دارای سه بخش تشکیل دهنده می باشد: صغری، کبری، نتیجه.

درنگاه مرحوم مظفر علم اصول یک علم استدلالی قیاسی است که تمام مسائل علم اصول بر اساس قیاس چینش پیدا می کند که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد. (مظفر، ۱۴۳۰، ۹۳، ۲۶۱/۱، ۲ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۵/۸، ۳).<sup>۱</sup> حال نوبت آن رسیده که به بیان استدلال قیاسی ای که مسائل اصول بر آن بنا شده است پردازیم و در واقع مهمترین بخش نوشته و مهمترین بخش نظام اصولی مرحوم مظفر می باشد. در چند بخش نظام اصولی بیان خواهد شد:

### ۱،۱،۲. تفکیک اصول عملیه و امارات

همانطور که قبلاً بیان شد استدلال اصولی تشکیل شده است از سه بخش: صغری، کبری، نتیجه. حال اگر صغرای استدلال (که کبرای آن در اصول به اثبات می رسد) توسط فقیه پیاده شود و به عبارت دیگر مجری این جایگزاری صغری، فقیه و مجتهد باشد در این صورت باب اصول علمیه تشکیل می شود.<sup>۲</sup> اگر بخواهیم توضیح دقیق تر بدهیم باید چنین بگوییم که در این قسمت نیازمند انجام عملیات و فرآیندی برای بدست آوردن حکم شرعی نخواهیم بود و به عبارت دیگر نیازمند دور خیزی نمی باشد. کبری به اثبات رسیده است و فقیه صغری را قرار می دهد و نتیجه ی مطلوب حاصل می شود (مظفر، ۲۶۹، ۴، ۱۴۳۰ و پاورقی/۲۷۵، ۴) و اما اگر صغری توسط خود اصولی در استدلال قرار گرفت و نتیجه آن قیاس، در استدلال فقهی مورد استفاده قرار گرفت و به عبارت دیگر بعد از انجام فرآیندی این

۱. در ارجاعات ذکر شده نکته ای به چشم می خورد که دائماً به این مطلب اشاره شده است که باب اول و ثانی، صغریات قیاس اصولی ما را مشخص می کنند که در واقع صغریات باب حجه می باشند. لذا لازم است که تقسیم مباحث اصولی را که ایشان در مقدمه ی کتاب اصول بیان کرده اند را ذکر کنیم.

ایشان علم اصول را به چهار بخش تقسیم می کنند:

مباحث الفاظ

مباحث عقلیه

مباحث حجه

مباحث اصول عملیه

ایشان این چنین می گویند که تمام مباحث علم اصول در این چهار بخش خلاصه می شود که دو باب از آن صغریات مباحث اصولی را تشکیل می دهند و دو باب دیگر کبرایات مسائل اصولی را تشکیل می دهند. البته باید این نکته را متذکر شویم که همانطور که خود ایشان می فرمایند، این تقسیم بندی برای اصول فقه، اولین بار توسط استاد ایشان شیخ محمد حسین اصفهانی بیان شده است و مرحوم مظفر تعمق بیشتر و تفصیل بیشتری به این تقسیم بندی قیاسی داده اند. ایشان چنین می فرمایند: «و هذا التقسیم حدیث تنبّه له شیخنا العظیم الشیخ محمد حسین الأصفهانی قدس سره المتوفی سنة ۱۳۶۱ أفاده في دورة بحثه الأخيرة. و هو التقسیم الصحیح الذي یجمع مسائل علم الاصول و یدخل کل مسألة في بابها. فمثلاً: مبحث المشتقّ كان یعدّ من المقدمات و ینبغی أن یعدّ من مباحث الألفاظ، و مقدّمة الواجب و مسألة الإجزاء و نحوهما كانت تُعدّ من مباحث الألفاظ، و هي من بحث الملازمات العقلیة ... و هكذا (مظفر، ۱۴۳۰، ۱، ۵۲).

۲. که بخش چهارم مباحث اصول فقه می باشد.

جایگزاری صورت گرفت در این صورت، این بخش، بخش امارات اصول فقه خواهد بود و می‌توان چنین هم تعبیر کرد که این کبریات دورخیز دارند. (مظفر، ۱۴۳۰، ۹۳، ۲۶۱/۱، ۲، ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۵ و ۲۶۶، ۸/۳). و در بخش بعد هم که امارات را به تفصیل توضیح دهیم کاملاً بحث روشن خواهد شد.<sup>۱</sup>

## ۲.۱.۲. تفکیک باب الفاظ و باب ملازمات عقلیه

مباحثی در منطق تحت عنوان دلالات وجود دارد که لازم است قبل از شروع اصل بحث به آن بپردازیم تا در ادامه مباحث بتوانیم از آنها استفاده کنیم.

- دلالت: عقلیه، طبیعیه، وضعیه.
- وضعیه: غیرلفظیه، لفظیه.
- وضعیه لفظیه: مطابقیه، تضمیه، التزامیه.

تقسیمات دلالت همان مواردی است که در بالا ذکر شده است، از آن جهت که همه آن اقسام مد نظر ما نمی‌باشد تنها به دلالت التزامیه که محل بحث ما و محور مباحث ما می‌باشد اشاره می‌کنیم. مرحوم مظفر دلالت التزامیه را بدین شکل تعریف می‌کنند: دلالت کردن لفظ بر معنایی خارج از معنای موضوع له که آن معنای خارجی لازمه آن معنای موضوع له می‌باشد (مظفر، ۱۳۶۶، ۱، ۳۶). بعد از اینکه ایشان این تعریف را برای دلالت التزامیه بیان می‌کنند، نکته ای را تحت عنوان شرط دلالت التزامیه ذکر می‌کنند که دلالت التزامیه باید اولاً تلازم ذهنی داشته باشد، و همچنین تلازم واضح بین باید باشد و مراد از تلازم بین یعنی آنکه ذهن بدون واسطه به لازم منتقل شود. البته ایشان در پاورقی همین مبحث، متذکر می‌شوند دلالتی، دلالت التزامیه می‌باشد که تلازم بین بالمعنی الاخص باشد. که در مقابل آن تلازم بین بالمعنی الاعم قرار دارد که توضیح می‌دهیم. عرضی لازم در یک تقسیم بندی تقسیم می‌شود به عرضی لازم بین و عرضی لازم غیر بین. و همچنین بین، خود تقسیم می‌شود به بین بالمعنی الاخص و بین بالمعنی الاعم. مراد از بین بالمعنی الاخص یعنی آنکه از تصور ملزوم پی به تصور لازم برده می‌شود بدون اینکه نیازمند واسطه ای باشد. و مراد از اعم یعنی آنکه علاوه بر تصور ملزوم و تصور لازم نیازمند تصور نسبت بین لازم و ملزوم هم می‌باشد. و مراد از غیر بین یعنی که صرف تصور لازم و ملزوم و نسبت بین آن دو کفایت نمی‌کند بلکه نیازمند اقامه دلیل هم می‌باشد (مظفر، ۱۳۶۶، ۹۹، ۱). خلاصه آنکه آن دلالتی دلالت لفظیه است که دلالت التزامیه بین بالمعنی الاخص باشد در غیر این صورت دلالت لفظیه نیست یعنی دلالت بین بالمعنی الاعم یا غیر بین<sup>۲</sup> می‌باشند.

حال که این مقدمه ذکر شد، نحوه جدایی این دو باب را بیان می‌کنیم. همانطور که قبلاً بیان شد باب الفاظ و باب مباحث عقلیه هر دو از صغریات استدلال اصولی به شمار می‌آیند لذا اگر این صغریات که در آن‌ها دال

۱. نکته ای که مناسب است در فرق دو کبریات اصول بدان اشاره شود آنست که اصول عملیه صغری در اصول فقه ندارند و بر خلاف امارات که صغرای آن‌ها از اصول است.

۲. این دو، دلالت عقلیه می‌باشند.



ومدلول و لازم و ملزومی وجود دارد؛ اگر رابطه لازم و ملزوم (دال و مدلول) رابطه بین بالمعنی الاخص باشد در این صورت جزء مباحث الفاظ خواهد بود و اگر غیر از آن باشد یعنی بین بالمعنی الاعم یا غیر بین باشد در این صورت جزء مباحث ملازمات عقلیه به شمار می آید؛ به این مثال توجه کنید؛ صیغه ی (افعل) دلالت بر وجوب دارد یعنی دال (افعل) و مدلول (وجوب) است و این تلازم هم بین بالمعنی الاخص می باشد لذا بحث از آن در مباحث الفاظ قرار می گیرد (مظفر، ۱۸۸، ۱، ۳۱۸/۱۴۳۰، ۳۸۱/۲، ۲).

### ۳/۱/۲. تفکیک مستقلات عقلیه و غیرمستقلات عقلیه

برای تفکیک وجدایی این دو باب دو بیان ذکر می کنیم؛ اولین بیان که بیان متوسطی در جدایی مستقلات عقلیه و غیر عقلیه است را ذکر می کنیم و بعد از آن به ذکر نکته دقیق جدایی این دو می پردازیم. مرحوم مظفر می فرماید که برای رسیدن به حکم شرعی باید از قیاس استفاده کرد و قیاس هم متشکل از دو مقدمه می باشد، حال اگر هر دو مقدمه آن عقلیه باشند در این صورت، جزء مستقلات عقلیه قرار خواهند گرفت و اگر یکی از مقدمات (صغری) عقلی نباشد و تنها یک مقدمه عقلی (کبری) باشد در این صورت جزء غیر مستقلات عقلیه خواهد بود (مظفر، ۱۴۳، ۲/۲۶۴، ۲، ۳۰۰).

اما بیان دوم: اگر عقل نظری که ملازمه را درک می کند اگر مدرک ملازمه بین دال و شرع (سنت، اجماع، قرآن) باشد در این صورت ملازمات غیر مستقلات عقلیه خواهد بود و اگر مدرک ملازمه بین دال و عقل (عملی) بود در این صورت ملازمات مستقلات عقلیه خواهد بود. اما نکته مهم دیگر آنکه قبلا بیان شد که دو باب، صغری برای باب حجت می باشند که یکی از آن دو باب، باب مباحث عقلی است. این مطلب درستی است اما نکته ای که باید بیان شود آنست که خود همین صغری، خود نتیجه یک قیاس دیگری است که الان به عنوان صغری برای مباحث قرار گرفته است، به این مثال توجه کنید: صغری: عدل حسن عقلا، کبری: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع، نتیجه: عدل حسن است شرعا به حکم عقل. حال همین نتیجه، صغری قرار می گیرد: صغری: عدل حسن است شرعا به حکم عقل، کبری: حکم عقل حجت است، نتیجه: عدل حسن است شرعا (مظفر، ۱۴۳، ۲، ۲۶۶).

### نتیجه گیری

کتاب اصول فقه که یکی از مهمترین کتب اصولی درسی حوزه های علمیه است، ساختاری متفاوت نسبت به مشهور دارد. مصنف مباحثی که در کتاب بحث شده است را در دو بخش مبادی و مسائل جایگزاری کرده است. او ملاک تمایز علوم را به غرض می داند لذا تعریفی را که برای علم اصول ارائه می دهد یک بخش بیشتر ندارد برخلاف سایرین از علمای علم اصول. او همچنین مسائل علم اصول را به چهار بخش تقسیم بندی می کند که از این

۱. مراد از لازم و مدلول، همیشه حکم شرعی است.

چهار بخش در واقع صغری برای مبحث حجة می باشند که کبرای قیاس را تشکیل می دهد. تمایز باب الفاظ از باب عقلیات بر میگردد به رابطه ای که بین لازم و ملزوم وجود دارد؛ اگر این لازمه بین بالمعنی الاخص باشد جزء مباحث الفاظ قرار داده می شود و در غیر این صورت از مباحث عقلیات به شمار می آید. و همچنین ملاک تمایز امارات از باب اصول علمیه به اجرای صغرای استدلال بر میگردد؛ اگر مجری فقیه باشد در این صورت مبحث جزء باب اصول عملیه خواهد بود و اگر اصولی باشد در این صورت از مباحث امارات به شمار خواهد رفت. و همچنین از نوآوری های ایشان می توان به توسعه در حکم شرعی اشاره نمود و همچنین ملاک جدایی باب الفاظ از باب عقلیات و همچنین می توان به نظام واره دیدن علوم اسلامی و از مهمترین آن علوم علم اصول نام برد که این نگاه سبب می شود تا به علوم و نتایجی که از آنها گرفته می شود قیاسی نگریست که هر یک باید در جایگاه خود در استدلال قرار بگیرند تا نتیجه ی مطلوب حاصل شود.



## فهرست منابع

۱. آخوند، خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول (چاپ اول). قم: موسسة آل البيت عليهم السلام.
۲. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). فرائد الاصول (چاپ نهم). قم: مجمع الفكر الاسلامي.
۳. بهبهانی، وحید (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائرية (چاپ اول). قم: مجمع الفكر الاسلامي.
۴. قطب الدين شيرازي، محمد بن مسعود (۱۳۸۳). شرح حکمة الإشراف. تهران: نجمن آثار و مفاخر فرهنگي.
۵. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق). اصول الفقه (چاپ پنجم). قم: موسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم.
۶. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۶ش). المنطق (چاپ چهاردهم). قم: اسماعيليان.
۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴ش). مجموعه آثار (چاپ هفتم). تهران: صدرا.

